



کلیات طب سنتی

دکتر سیده جیهان حسینی خبیر
دکتر سید حمید کمالی
قسمت اول

PREVENTION IS PRIMARY!

*Protect patients...protect healthcare personnel...
promote quality healthcare!*

تقدم حفظه الصحه



مزاج شناسی



- ◆ مزاج عبارت از کیفیتی است که از واکنش متقابل اجزای ریز مواد ضاد بوجود آید . و از این آمیزش کیفیت متشابهی حاصل شود که آن را مزاج نامیده اند .
- ◆ که بر دو قسم است :
- ◆ (۱) مزاج معتدل : مزاجی است که در آن مقادیر کیفیات متضاده در ترکیب متساوی و متقاوم باشند و این مزاج تحقیق کیفیت متوسط بین آنها .
- ◆ (۲) مزاج نامعتدل: مزاجی است که در حد وسط بین کیفیات متضاده قرار نداشته
- ◆ مفهوم اعتدال مزاج در اصطلاح طبیبان کیفیت بدن یا اندامی است که در آن عناصر در هم آمیخته از لحاظ چندی و چونی؛ با چنان سهم عادلانه ای شرکت کرده باشند که مزاج نیازمند آن است.
- ◆ وجوه اعتدال مزاج :
- ◆ (۱) سنجش و برآوردنوعیت با آنچه که مخالف آن است و این یکی در آن وجود ندارد .
- ◆ (۲) سنجش و برآوردنوعیت با آنچه که مخالف آن است و این یکی در آن وجود دارد .
- ◆ (۳) سنجش و برآورد یک صنف از نوع با آنچه که مخالف آنها است و این مخالف در آن صنف و آن نوع وجود ندارد .
- ◆ (۴) (۳) سنجش و برآورد یک صنف از نوع با آنچه که مخالف آنها است و این مخالف در آن صنف و آن نوع وجود دارد .
- ◆ (۵) سنجش و برآورد یک فرد از یک صنف و از یک نوع با آنچه که مخالف آن شخص یا صنف و یا نوع مزبور است و در آنها وجود ندارد .
- ◆ (۶) سنجش و برآورده آنچه که با حالات نفسانی شخص مخالف است .
- ◆ (۷) سنجش و برآورد یک عضوبا آنچه که مخالف آن استودر آن وجود ندارد .
- ◆ (۸) سنجش و برآورد یک عضوبا آنچه که مخالف آن استودر آن وجود دارد .

- ◆ اندامهای دارای مزاج گرم به ترتیب اولویت :
- ◆ (۱) گرمترین اندامها تن؛ روان است و دل که خاستگاه آن است .
- ◆ (۲) خون که با منشاش از جگر به مناسب اصطکاک دائم با قلب؛ از جگر گرمتر است .
- ◆ (۳) جگر که شبیه خون لخته شده است .
- ◆ (۴) گوشت که از لحاظ گرمی پس از جگر قرار می گیرد .
- ◆ (۵) ماهیچه
- ◆ (۶) طحال
- ◆ (۷) کلیه
- ◆ (۸) دسته رگهای ضربان دار
- ◆ (۹) دسته رگهای بدون ضربان
- ◆ (۱۰) پوست معتدل کف دست

◆ اندامهای دارای مزاج سرد به ترتیب اولویت:

◆ (۱) بلغم

◆ (۲) پیه

◆ (۳) چربی

◆ (۴) مو

◆ (۵) استخوان

◆ (۶) غضروف

◆ (۷) زرد پی (رباط)

◆ (۸) وتر

◆ (۹) غشاء (شامه)

◆ (۱۰) عصب

◆ (۱۱) نخاع

◆ (۱۲) مغز

◆ (۱۳) پوست

◆ اندامهای دارای مزاج مرطوب به ترتیب اولویت :

◆ (۱) بلغم (۲) خون (۳) چربی (۴) پیه (۵) مغز (۶) نخاع (۷) گوشت
پستان (۸) شش (۹) جگر (۱۰) طحال (۱۱) کلیه (۱۲) ماهیچه
(۱۳) پوست

◆ اندامهای دارای مزاج خشک:

◆ (۱) موکه از بخار دخانی (۲) استخوان (۳) غضروف (۴) زردپی
(۵) وتر (۶) غشاء (شامه) (۷) شریانها (۸) وریدها (۹) عصب
حرکتی (۱۰) قلب (۱۱) عصب حسی (۱۲) پوست

◆ بدینجهت که مزاج یا گرمتر است از آنچه می باید یا سرد
تر یا خشک تر است یا ترتر، یا گرم و ترتر است، یا گرم
و خشک و یا سرد و ترتر است، یا سرد و خشک تر

تشخیص حالات مزاجی

- ◆ (۱) بسودن (لمس کردن)
- ◆ (۲) تشخیص بوسیله گوشت وپیه
- ◆ (۳) معاینه مو
- ◆ (۴) رنگ پوست
- ◆ (۴) نتیجه گیری از اندامها
- ◆ (۶) نتیجه گیری از تاثیر پذیری اندامها
- ◆ (۷) نتیجه گیری از خواب و بیداری
- ◆ (۸) نتیجه گیری از کنشها
- ◆ (۹) نتیجه گیری از دفع مواد زاید
- ◆ (۱۰) نتیجه گیری از کنش قوای نفسانی

بیماری شناسی

بیماریها

- ◆ صحت بدن حالتی است که اعمال سیر طبیعی خود را دارا باشد .
- ◆ مرض حالتی است که اعمال بدن در مسیر طبیعی نبوده و بیواسطه ضرر بافعال میرسد .
- ◆ بیماریها :
 - ◆ (۱) ساده
 - ◆ (۲) مرکب
- ◆ بیماریهای ساده:
 - ◆ (۱) بیماریهای اندامهای متشابه الاجزاء که عبارتند از بیماریهای سوء مزاج
 - ◆ (۲) بیماریهای اندامهای ابزاری
 - ◆ (۳) بیماریهای بر اندامهای متشابه الاجزا و اندامهای ابزاری
- ◆ بیماریهای بطور کلی به سه بخش تقسیم میشوند :
 - ◆ (۱) بیماریهای تباهی
 - ◆ (۲) بیماریهای بدنبال تباهی شکل و ترکیب
 - ◆ (۳) بیماریهایی که از گسستن پیوستگی ایجاد میشود .

◆ (۱) سوء المزاج (الف) مادی (ب) ساذج یا ساده

◆ مادی : آنست که کیفیت بدن در اثر کیفیت ناهنجار یکی از اخلاط تغییر یابد . مانند حرارتی که در اثر غلبه صفراء بروز کند .

◆ ساده: آنست که چنین نباشد مثل سردی شخص برف گرفته و حرارت شخصی که به دق مبتلا باشد .

◆ (۲) امراض ترکیب :

◆ الف)مرض خلقت

◆ ب) مرض مقدار

◆ ج)مرض عدد

◆ د) مرض وضع

◆ مرض خلقت :یا نقص در شکل عضو است .مثل کجی عضو که راست است . بیماری پوستی مثل زبری، نرمی پوست

◆ مرض مقدار : آنست که عضو بزرگتر یا کوچکتر از آنچه سزاوار است .

◆ بیماری عدد : یا زیاده از طبیعی مثل فزونی انگشتان ، یا خارج از طبیعی گشتن است مثل بروز ٹولول، فقدان انگشتان، کوتاهی انگشت یا دست

◆ بیماری وضع : نقص در عضو باشد . مانند نزدیک شدن یا دور گشتن آن از عضو دیگر

◆ تفرق اتصال :

◆ در اعضاء مفرد -----شکستن استخوان

◆ در اعضاء عالیه -----قطع انگشتان

◆ در گوشت -----جراحت وقرحه

◆ در پوست -----سجج

◆ مرض مرکب :

◆ از اجتماع چند بیماری مفرد

◆ اورام

◆ بثور



سوء مزاج

تفرق اتصال

زیادی مقدار

غذا شناسی

آشنایی با بو-رنگ - مزه

بوها – مزه ها

- ◆ هرچه خوش بو وتند است در گوهر خود گرم است .
- ◆ رنگ سپید در اجسامی که دارای رطوبت دار و منعقد وجود دارد دلیل سردی است .
- ◆ رنگ سپید در اجسامی که دارای خشکی هستند و آمادگی خرد شدن را دارند نشان گوهر گرم است .
- ◆ سردی + مرطوب = سپید
- ◆ سردی + خشک = سیاه
- ◆ گرمی + تر = سیاه
- ◆ گرمی + خشک = سپید
- ◆ (۱) مزه در شناسایی دارو درجه اول است .
- ◆ (۲) بعد از مزه بوی را معتبر می‌شماریم .
- ◆ (۳) در درجه سوم از رنگ نتیجه گیری می‌کنیم .
- ◆ بسیاری از داروها که طعم دلالت بر گرمی میکنند ولی در حقیقت سرد هستند .
- ◆ افیون + تلخ مزه (گرم) + مزاج سرد
- ◆ قافل سفید = انتظار برودت داریم ولی گرم است .

◆ در اجسام دارویی که از عناصر متضاد ترکیب میشوند این ترکیب گاه ترکیب اول است گاه ترکیب دوم . امکان هست که در این آمیزش مرحله دوم برای یکی از عنصر ترکیبی دارو ، مزاجی مخالف آن دیگری پدید آید و بر اثر این تبدیل به رنگی یا مزه ای یا بهبویی برسد که در آن دیگری نیست . و ممکن است با اینکه عنصری ضد عنصری دیگر باشد تبدیل رنگ یا بو یا مزه رخ ندهد .

◆ اگر هر دو عنصر ترکیبی دارو در کمیت برابر باشد ← رنگ ترکیبی از رنگهای آن دو عنصر است .

◆ اگر هر دو عنصر ترکیبی دارو در کمیت برابر نباشد ← رنگی بوجود میآید که به یکی بیشتر تمایل دارد .

◆ اگر عنصر دوم هیچ رنگی به خود نگیرد و بو و مزه ویژه ای کسب نکند و هر دو کمیت مساوی باشند، همان رنگ و بوی اول در هر دو موجود است .

- ◆ جسم بی رنگ + جسم دارای رنگ (کمیت متساوی) = قوه حاصله معتدل
- ◆ جسم بی رنگ قویتر + جسم دارای رنگ = تاثیر اثر بخشی از قوت جسم است
- ◆ و این موارد در مورد بو و مزه نیز به همین نحوه است .
- ◆ مزه آن چیزی است که حس ذائقه آنرا درک می کند.
- ◆ مزه نه قسم هستند
- ◆ گوهری که مزه را در بر دارد تقسیماتی دارد .
- ◆ گوهری متراکم و خاکی
- ◆ لطیف
- ◆ معتدل
- ◆ گرم، سرد، حد واسط
- ◆ گوهر متراکم و خاکی = مزه تلخ
- ◆ گوهر متراکم و خاکی = مزه آن گس
- ◆ گوهر متراکم و خاکی معتدل = مزه شیرین
- ◆ گوهر لطیف + گرمی = تند مزه
- ◆ گوهر لطیف + سردی = ترش
- ◆ گوهر لطیف + اعتدال = چرب
- ◆ گوهر معتدل + گرمی = شور
- ◆ گوهر معتدل + سردی = قابض
- ◆ گوهر معتدل + چرب = بی مزه

◆ آمیختگی مزه ها :

◆ (۱) تلخی + قبضی در افشره گیاه فیل زهره (حوض) چنین مزه ای بشاعت گویند.

◆ (۲) تلخی + شوری در دارچین ختایی : این مزه ز عوقت نامیده اند .

◆ (۳) تندى + شیرینی در انگبین پخته

◆ (۴) تلخی و تندى قیضی در با دنجان

◆ (۵) تلخی و بیمزه گی در کاسنی

◆ خاصیت :

◆ گس + تلخی = کنش آن زدودن همراه با قبض استا .

◆ و منافع آن :

◆ (۱) برای شفا بخشیدن زخمهایی که کمی فرو هشتگی دارند .

◆ (۲) برای باز نمودن انسدادهای عمومی

◆ (۳) برای طحال ، به شرطی که تلخی در این ترکیب زیاد ضعیف نباشد مفید است .

◆ و بطور کلی برای کبد و طحال مفید است .

آشنایی با گوشتها

میگو - روپیان

- ◆ مزاج : قبل از نمک سود شدن گرم و تر به اعتدال است .
- ◆ میگوی نمک سود شده سودا و خارش بوجود آورد .
- ◆ منی زیاد کند .
- ◆ گرم کدو را بیرون راند .

خرچنگ – سرطان

- ◆ دو نوع دارد . ۱- بحری ۲- نهری
- ◆ نهری :
- ◆ دیر هضم
- ◆ غذای بسیار دهد
- ◆ با ماش بیزند بهتر است .
- ◆ خاکسترش با عسل پخته ترکهای پارا که ناشی از سرما باشد خوب کند .
- ◆ ضماد خرچنگ را بر دملهای سخت نهند نرم نماید
- ◆ گوشت خرچنگ و آبگوشت خرچنگ و بویژه اگر با شیر ماچه خر باشد در علاج سل نافع است
- ◆ خوردنش یا ضمادش در نیش کژدم ورتیل سودمند است . خاکستر را با عسل بخورند
- ◆ بحری :
- ◆ سوخته اش از هر سوخته دیگر لطیف تر است .
- ◆ زخم چرکی را خشک کند .
- ◆ همراه نمک بسایند ناخنه چشم را از بین میبرد .

کبوتر – حمام

- ◆ مزاج کبوتر دارای حرارت و رطوبتی زیاد و پر مایه (غلیظ) است .
- ◆ تخم کبوتر بسیار گرم است .
- ◆ خون کبوتر خون دماغی را که از پرده مغز آید بند آرد .
- ◆ مزاجش معتدل و کمی به خشکی مایل است .
- ◆ چشم چلغوز کبوتر برای سفیدی در چشم که از آن بهم آمدن قرحه قرنیه پیدا شود خوب دارویی است .

دراج

- ◆ گوشت دراج از گوشت کبک و انواع کبوتر بهتر است .
- ◆ از گوشت تذرو معتدل تر و خشک تر است و از آن گرمی اش کمتر است
- ◆ گوشت دراج مغز را افزایش دهد و هوش را فزونی بخشد
- ◆ گوشت دراج در زیاد نمودن آب پشت بسیار موثر است .

کبک - قبیج

- ◆ گوشتش از هر گوشتی لطیف تر است .
- ◆ گوشتش فربهی آرد .
- ◆ گوشتش دل را جلا دهد .
- ◆ در بیماری استسقاء مفید است .
- ◆ گوشت کبک وتیهو سبکند وشکم را بند آرند و شهوت انگیزند .

گوشت گاو - گوسفند - بز -
گوزن - گنجشک - جوجه تیغی -
خرگوش - آهو - ماهی

- ◆ گوشت گو سفند نوعی تندی لطیف دارد .
- ◆ بز جوان و گوساله هر چه کم سن تر باشد زود هضم است و غذای لطیف تر دهد .
- ◆ گوشت هر شیر خواری که شیر خوب خورد ؛خوب است.اما اگر شیر بد خورد خوب نیست .
- ◆ گوشت بز غاله یکساله؛گوسفند کم سن و حیوان سفید رنگ سبک و خوشمزه تر است و گوشت حیوان نر
- ◆ گوشت گوسفند پیر و لاغر خوب نیست .بهترین وگواراترین گوشت در میانه استخوانها است .
- ◆ گوشت بز مطلقاً بد است .
- ◆ از حیوانات وحشی گوشت آهوبا اینکه سودا زیاد پدید آرد و تیر گنجشک هیچکدام خوب نیست

◆ مزاج :

◆ گوشت گاو خشک تر از گوشت بز است .

◆ گوشت پرنده از گوشت چارپا خشک تر است و دیر هضم تر از گوشت گوسفند است .

◆ گوشت شتر غذایش غلیظ و بسیار گرم است .

◆ گوشت خرگوش گرم و خشک است .

◆ بعضی گویند گوشت جوجه تیغی رطوبت میدهد .

◆ گوشتی که همراه دیک افزار و مری و این قبیل چیزها میپزد قوت خود را همراه دارد .

◆ گوشت گاو غذایش زیاد است . اما گوشت سیاه و غلیظش خوب نیست و بیماریهای سودایی پدید آرد .

◆ بهترین گوشت گاوی گوشت گوساله جوان است .

◆ گوشت گاو را پوست خربزه‌پیزند بزودی از هم میپاشد و میرسد .

◆ بهترین وقت برای خوردن گوشت گاو بهار و اوایل تابستان است .

◆ گوشت شیرگنچسک باد شکن است و از هر گوشتی دیرتر میگذرد و از هر گوشتی کم پیه تر و خشک گوهرتر میباشد .

◆ گوشت گاو بهک آرد .

◆ گوشت گاو و گوشتهای غلیظ جوش سرطانی بوجود آورد. وورمهای سخت را نرم میکند.

◆ بیمار نفرس در آب پز گوشت خرگوش نشیند سود بیند.

◆ بیمار از درد مفاصل در آبگوشت خرگوش یا روباه بنشیند آرام یابد

◆ گوشت گاو وسایر گوشتهای غلیظ که خشکانندگی دارند بیماریهای سودائی و وسواس بدنبال دارند.

◆ گوشت جوجه تیغی با سکنجبین داروی استسقاء است .

◆ گوشت پرشته خرگوش ازورمهای روده جلوگیری میکند.

◆ گوشت خشکیده جوجه تیغی با اسکنجبین درد کرده را برطرف مینامید .

◆ گوشت گاو ؛گوشت گوزن و عموما پرندگان بزرگ تب سه اندر میان با خود آورند .

ماهی - سمک

- ◆ باید بزرگ و کلفت نباشد .
- ◆ ماهی سفت گوشت، پیه دار و بو گرفته بد است .
- ◆ بهتریت آن است که با دست میتوان جدا نمود .
- ◆ از ماهیهای سفت گوشت باید کوچک را گزید .
- ◆ از ماهیهای نرم گوشت باید بزرگ جثه را گزید اما بسیار بزرگ نباشد .
- ◆ خوردن گوشت ماهی سفت نمک سوده اش بهتر از تازه شکار است
- ◆ بهترین ماهی شبوط ، بنی
- ◆ ماهی دریا خوب و لطیف است .
- ◆ ماهی تازه بلغم آبکی بوجود آورد .

آشنایی با میوه ها

موز

- ◆ اندک غذا دهد و ملین است .
- ◆ زیاد خوردنش بند آور است .
- ◆ در بعضی مزاجها صفرها و بلغم زیاد کند .
- ◆ باید مزاج گرممان بعد از خوردن موز اسکنجبینو(زوریا
(خورند و سرد مزاجان غسل تناول کنند.
- ◆ آب پشت را زیاد کنند .

انگور - عنب

- ◆ سفید و سیاه دارد .
- ◆ انگور سفید ارزنده تر است .
- ◆ انگور چیده که دو روز یا سه روز از چیدنش گذشته بهتر از انگور تازه چیده است .
- ◆ مزاج :
- ◆ پوست انگور = سرد و خشک و دیر هضم
- ◆ مغزش = گرم و تر
- ◆ دانه اش = سرد و خشک
- ◆ خاصیت :
- ◆ انگور تازه باد آور است .
- ◆ اگر آویزان کنند تا پوستش خوی پژمرده شود غذای خوب است
- ◆ معده را توان بخشد .
- ◆ انگور رسیده از انگور نا رسیده کم زیان تر است .
- ◆ انگور درسته از انگور افشره غذایی تر است . اما افشره اش تیز و تر است . و زود تر به مقصد میرسد .
- ◆ انگور قابض است .
- ◆ انگور ترش قابض نیست .
- ◆ مویز دوست کبد و معده است .
- ◆ انگور و مویز همراه دانه داروی درد روده است .
- ◆ مویز به نفع کرده و مٹانه است .

زردآلو - مشمش

◆ جوشانده آن قابض و قدما آنرا در اسهالهای صفاوی تجویز میکردند؛ آنرا تصفیه کننده خون و در اورام مفاصل و کم خونیها مصرف میکردند.

◆ مغز هسته زردآلوشیرین همانند مغز بادام مصرف داشته است.

شفتالو- شجره الخوخ

- ◆ سرد و تر است .
- ◆ گل و برگ و میوه این درخت در طب مستعمل است .
- ◆ گل و برگ آن مسهل خفیف؛مدر؛آرام بخش؛و کم بیش ضد تب اند.
- ◆ میوه آنرا در بیماریهای جهاز اداری؛سنگ کلیه و مثانه و تشنج و ورم مثانه تجویز میکرده اند.
- ◆ دم کرده گل و برگ درخت را در رفع سیاه سرفه مفید دانسته اند .
- ◆ مغز میوه به صورت ضماد و اثر تسکین دهنده دارد .
- ◆ روغن آن در درمان سودا و تسکین درد بواسیر استعمال میشده است

گلابی - عرموط

- ◆ سرد و خشک است .
- ◆ اثر مدر و تقویت کننده و ملین قائل بوده اند .
- ◆ پوست درخت آنرا مدرو خود میوه را پایین آورنده فشار خون میدانند .
- ◆ برای بیماران مبتلا به دیابت نیز میوه کم ضرری است .

توت سفید - توت

- ◆ معتدل در گرمی است.
- ◆ ملین و مدر بول است.
- ◆ چون بخورند زود از معده بگذارد اما دیر از روده بیرون آید. بول را براند اما معده را بد بود.
- ◆ باید که پیش از طعام خورند و بعد از آن سکنجبین بیاشامند. ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور به آب باران بجوشانند و مورا بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند و با زیت بیامیزند و ضماد کنند بر سوختگی آتش نافع بود.

توت سیاه - فصاد

- ◆ گرم ولین است .
- ◆ توت سیاه را مدر صفرادانسته اند .
- ◆ خرغره آب آن در اورام دهان و گلو بسیار مفید است .
- ◆ نارسیده وی چون خشک کننده قایم مقام سماق بود .
- ◆ ورم دهان و حلق را نافع بود .
- ◆ ورق وی خنق را سود دارد .
- ◆ عصاره خشک کرده ریشهای بد را نافع بود .
- ◆ خشک کرده وی شکم را به بندد . و ذوسنطایار را نافع بود .

موز

◆ تنظیم کننده قند خون

◆ در عدم ابتلا ء به دیابت نقشه مهمی دارد .

سیب - تفاح

- ◆ سیب شامی از همه معتدل تر است .
- ◆ سیب بیمزه خوب نیست و فایده اش اندک است و سیب نارسیده هم هیچ .
- ◆ مزاج :
- ◆ در سردی و تری از دیگران بیشتر است زیرا ماده آبی دارد .
- ◆ سیب گس و سیب بیمزه گیرنده و ترش سرد و متراکم است .
- ◆ سیب شیرین آبدار بیشتر گرایش به سوی گرمی دارد .
- ◆ شراب سیب که کهنه شود و بخارات ید از آن تحلیل پرود بهتر از شراب سیب تازه است .
- ◆ برگ و الیاف و افشره سیب گیرنده قرحه را به هم آرد .
- ◆ سیب ترش قلب را توانا کند .
- ◆ سیب نارسیده سبب تب شود .

شاه توت

- ◆ شاه توت خشکیده و افشره اش در علاج قرحه پلید نافع است
- ◆ رب شاه توت جوشهای دهان را دواست .
- ◆ آب پز بیخ شاه توت دندان را شستشو کند
- ◆ افشر برگ شاه توت را در دهان گردانند درد دندان را از بین میبرد .